



سورة الاعلى

مکى و دارای ۱۹ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{۱} پاک و برتر نما نام پروردگارت را که والاتر است.

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿١﴾

{۲} همان که بیافرید و بیاراست.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾

{۳} همان که به اندازه درآورد پس رهبری نمود.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾

{۴} و همان که برآورد سبزه زار را.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾

{۵} پس گرداند آن را خاشاکی تیره.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾

{۶} به زودی خوانایت کنیم پس، از یاد نبری.

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾

{۷} مگر آنچه خدا خواسته چه به راستی می داند

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا

آشکار را و آنچه نهان می شود.

يَخْفَى ﴿٧﴾

{۸} و شخص تو را برای آسان ترین، آسان گردانیم.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ﴿٨﴾

کتابخانه آنلاین «طالقانی و رفیعی»

شرح لغات:

سبح، امر از تسبیح: سبحان الله گفتن، تنزیه خداوند از نقص و بدی و بدخواهی، تقدیس او به عظمت. از سباح: به شتاب روان و دور شدن، شناوری در آب و در هوا، در زندگی پیش رفتن، آرام گرفتن، سخن بسیار گفتن.

المرعی، اسم مکان: چراگاه، سبزه زار. از رعی: چریدن، چراندن، نگهداری و سرپرستی کردن.



غشاء: خاشاک، کف روی آب، آنچه سیلاب کنار می اندازد، برگ پوسیده.

احوی: سیاه مایل به سبز، سرخ مایل به سیاه، تیره‌رنگ.

نقرء، جمع متکلم از اقرء: او را خوانا کرد، به خواندنش واداشت، کتابی را از نظرش گذرانند.

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»: امر به تسبیح به قرینه آیات پیوسته به آن که ظاهر در بیان آثار تسبیح است، باید متوجه به شخص رسول اکرم ﷺ باشد. شاید توجه این امر به دیگران بواسطه و از جهت پیروی از آن حضرت باشد.

تسبیح به معنای ذکر و تذکر و عبادت خاص، از اصطلاحات مخصوص قرآن است، و به صورت‌ها، اشتقاق‌ها، نسبت‌ها و متعلقات مختلف آمده است: «سبحان الله. سبحان ربك. سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ... يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ، وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ. وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ. إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ. وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ». در بعضی آیات تسبیح، فاعل آن ذکر نشده: «سبحان الله» در بعضی آیات، فاعل آن آسمان‌ها و زمین، یا آن‌که یا آنچه در آن‌ها هستند: فرشتگان، انسان‌هایی، رعد، طیر، کوه، آمده است. متعلق تسبیح گاه ذات مقدس بدون واسطه حرف است «یسبحونه، یسبحونه، نسبحک» در بیشتر موارد بواسطه حرف لام آمده: «یسبح، سبح لله» و در بسیاری از این آیات متعلق آن حمد یا حمد رب آمده: «نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ. سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» و گاه متعلق تسبیح اسم رب است: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى؛ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» در این‌گونه آیات فعل تسبیح به صورت امر آمده که مخاطب و مکلف شخص رسول اکرم ﷺ است.



از مجموع این آیات، معلوم می‌شود که معنا و حقیقت تسبیح از نظر قرآن، عام و ساری در همه موجودات است و اختلاف در نسبت‌ها و متعلقات، راجع به کیفیت و خصوصیتی از تسبیح است که در هر موجودی رخ می‌نماید. از معنای لغوی تسبیح و انطباق با مفهوم مشترک آن، می‌توان حقیقت عام و ساری تسبیح را در همه موجودات، آن‌چنان‌که در این آیات آمده، فهمید. تسبیح از سیح (مصدر مجرد) برآمده که معنای لغوی و متناسب آن، به‌شتاب دورشدن و شنامودن و آسان و روان رفتن و برای کاری دست و پا زدن است.

«كُلٌّ فِي فَلَكٍ يُّسَبِّحُونَ، وَ السَّابِحَاتِ سَبْحاً، وَ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً» و هیأت تفعیل، دلالت بر تکثیر و کوشش دارد. پدیده‌های هستی با همه اختلافی که در صورت‌ها و کمالات و مراتب و حدود دارند، در همین معنای لغوی و مفهوم هیأت تسبیح مشترک‌اند، همه آسان و پیوسته و کوشا و منظم، حرکات شناوری دارند. این حرکات و کوشش‌ها، از درون ذات و هسته اصلی و هستی آن‌ها انگیزه می‌شود و سر برمی‌آورد. نمودار آن حرکت ذاتی، حرکات کمی و کیفی و زمانی و مکانی است. و نظامات و قوانین حاکم و حکیمانه، این حرکات را تنظیم و تحکیم می‌کند. قدرت نیروی (ذاتی)، مبدأ این‌گونه حرکات و قوانین حکیمانه و ناظم سلسله حرکات می‌باشد، و از حرکات ذاتی متسلسل، رشته زنجیری امواج تسبیح صورت می‌بندد و آهنگ‌های موزون آن پدید می‌آید. همین رشته زنجیری امواج است که دانه ریز و بسیار ریز و درشت و بسیار درشت کائنات را به صورت منظم، واحدی به هم پیوسته و هماهنگ می‌دارد و قدرت و اراده حکیمانه‌ای را می‌نمایاند که همه از او و به سوی او می‌باشند. صورت‌های متنوع و متکامل و پیوسته موجودات، پدیده‌ای از زنجیر حرکات تسبیحی است که ذات و کمال مطلق «الله» را در ظرف و رشته محدود خود ابراز می‌دارند: ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي



الأرض ﴿ الحديد، (۵۷) ۱؛ الحشر، (۵۹) ۱؛ الصف، (۶۱) ۱، ﴿ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿ نور، (۲۴)، (۴۱)، ﴿ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿
 حشر، (۵۹) ۲۴؛ جمعه، (۶۲) ۱؛ تغابن، (۶۴) ۱، ﴿ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ
 وَالْمَنْ فِيهِنَّ ﴿ (اسراء، (۱۷) ۴۴). این گونه تسبیح عام، نشأت گرفته از شعور
 طبیعی یا فطری یا عقلی به قدرت و ذات مطلق «الله» است. برتر و کامل تر از این
 تسبیح، تسبیحی است که از شعور به کمال و جمال و رحمت و نعمت خاص ناشی
 می شود که کلمه جامع این صفات، حمد است. ﴿ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ
 لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴿ (اسراء، (۱۷) ۴۴). ﴿ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ ﴿ (رعد، (۱۳)
 ۱۳). کامل تر از تسبیح به حمد، تسبیح به حمد رب است که بیش از استشعار به
 حمد، مبین شعور به ترتیب و تکمیل ناشی از حمد می باشد. این گونه تسبیح،
 مخصوص اندیشمندانی چون فرشتگان و آدمیان برتر می باشد. ﴿ وَالْمَلَائِكَةُ
 يَسْبُحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ﴿ (زمر، (۳۹) ۷۵؛ غافر، (۴۰) ۷؛ شوری، (۴۲) ۵). ﴿ وَسَبِّحُوا
 بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ﴿ (سجده، (۳۲) ۱۵). ﴿ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ﴿ (طه، (۲۰) ۱۳۰؛ غافر، (۴۰)
 ۵۵؛ ق، (۵۰) ۳۹؛ طور، (۵۲) ۴۸). ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ﴿ (نحل، (۱۵) ۹۸؛ نصر،
 (۱۱) ۳). بالاترین تسبیح آن است که از درک صفت ربوبی اعلی و عظیم برآید و
 مخصوص انسان اعلی و مورد خطاب این دو آیه است: ﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
 الْعَظِيمِ ﴿ (واقعه، (۵۶) ۷۴ و ۹۶؛ «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» «افتتاح این سوره».

از این آیات و تعبیرات و نسبت ها، چنین برمی آید که حقیقت عمومی و
 مشترک تسبیح، حرکت و جوش و خروشی است که از درون ذرات و
 موجودات رخ می نماید و هریک با نظم و پیوستگی و آهنگ خاصی و در
 مسیر کمال و قدرت ربوبی پیش می روند. با این گونه تسبیح طبیعی و
 فطری، مسیح از یک سو خود را از نقص و آلودگی پاک و استعداد و قدرت



ذاتی خود را ظاهر و کامل می‌نماید، از سوی دیگر منشأ خیر و تربیت دیگران می‌شود.^۱

پس از این‌گونه تسبیح که ناشی از حرکات و تموجات طبیعی موجودات است، و پس از شعور فطری به حمد که درک کمال مطلق است، مرتبه ظهور عقل و اختیار است که مسیح هم پستی و نقص خود را درک و تصور می‌نماید، و هم تنزه و جلال ربوبی را درمی‌یابد، با ادراک نقص، و توجه به سرشاری خود از قدرت و استعداد برای برتری، به کوشش درمی‌آید و با درک محصول کوشش خود که همان وصول به کمال برتر است امیدوار می‌شود و عزم و همتش بیشتر می‌گردد و مانند شناور هرچه بیشتر تصمیم می‌گیرد و قوا و اعضای خود را منظم می‌نماید و به آن‌ها قدرت می‌دهد و به تناوب به حرکتشان درمی‌آورد و هر وسیله‌ای را برای طی طریق خود استخدام می‌نماید، و هر مانعی را با عزم خود از سر راه برمی‌دارد و امواج را می‌شکافت تا از ربوبیتی به ربوبیت برتر و از هر کمالی به کمال بالاتر رسد، و در هر مرحله‌ای از کمال، افق روشن‌تری برایش نمایان می‌شود: از تسبیح اسم رب، تا عین رب، تا حمد رب، تا اسم رب اعلی. اگر مسیح شناور، اندکی غافل و متوقف شود، یا خود را در برابر موانع و امواج بیازد، مغلوب می‌شود و در کام امواج فرو می‌رود و هستی و بقایش که عین حرکت یا درگرو آن است از میان می‌رود.

با این بیان و از این نظر، تسبیح سراسری موجودات، ناشی از جنبش ذاتی و طبیعی آن‌ها می‌باشد و تسبیح خردمندان (فرشتگان و آدمیان) ناشی از شعور به تنزه

۱. ذره ذره عاشقان آن جمال
می‌شتابند در علو همچون نهال
سیح لله هست اشتابشان
تنقیه تن می‌کنند از بهر جان



ذات و صفات پروردگار است. تسبیح فرشتگان (قوای مدبره جهان) ملازم با تنزیه و تکمیل شعاع قدرت آن‌ها می‌باشد، تسبیح انسان پیوسته است به شعور و به نقص فعلی و قدرت استعدادی مسیح. ادراک ذات و صفات پروردگار و تنزه او از ناتوانی و کوتاهی، و استشعار به ذات خود، از جهت نقص و قدرت استعدادی، منشأ تحرک می‌گردد و آنگاه جنبش تسبیحی از درون و اعضا و زبان شخص مسیح سر می‌زند، و انسان گرفتار تاریکی‌ها و محکوم طبیعت و آثار آن را، از سکون و موطن محدود خود برمی‌انگیزد و در خط شعاع انوار صفات ربوبی پیش می‌برد، برای طی این طریق قوای طبیعت و استعدادهای خود را به کار می‌اندازد و عوامل فنا را برای تأمین بقا استخدام می‌نماید و در برابر طوفان هواهای مخالف و هراس‌انگیز، خود را نمی‌بازد و چون شناگر توانایی از کنار و درون امواج می‌گذرد، تا خود را به ساحل امن اسماء و صفات رساند و یکسره مجذوب آن‌ها گردد. در این مقام اعلی، حدود و مشخصات سراسر موجودات از میان می‌رود و از ذرات ریز تا کرات عظیم، به صورت امواجی از قدرت و جمال و ربوبیت نمایان می‌شود.

گویا آن تسبیح مورد امر یا خبر این آیات، که با «باء» استعانت یا سببیت یا «لام» اختصاص و تعلق آمده، مانند: «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ. سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ. یسبح لله» راجع به آغاز حرکت تسبیحی می‌باشد. در این مرحله، تسبیح با استشعار به اسم و حمد «رب»، یا مبدأ صفات «الله» شروع می‌شود و کائنات محدود در استعداد، از این حد پیش نمی‌روند. در این آیه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» بدون واسطه «باء» و «لام»، امر تسبیح به اسم رب مضاف و اعلی پیوسته است، و مخاطب گزیده‌ترین انسان عالی می‌باشد. این گونه نسبت و تعبیر، مشعر به پیوستگی و استغراق مسیح در صفت رب است. همان رب اعلی که وصف علو او در هیچ مرتبه و مقامی از وجود متوقف و محدود نمی‌گردد و شخص مسیح و پیوسته به آن،



در تنزیه و تقدیس پیش می‌رود.

اسم در این آیه، می‌شود نام و عنوان یا صفت رب باشد. به هر تقدیر و هر نوع اضافه، بیانیه یا صفت به موصوف، متعلق واقعی تسبیح، رب است که به وصف اعلی توصیف شده. و رب، صفت جامع علم و قدرت و کمال است. گاه مقصود از این صفات، معانی متصور و معقولی است، که ذهن واصف توصیف می‌نماید و گاه مقصود، حقایق عینی آن‌هاست و چون معقول ذهنی و مظهر عینی، نوعی اتحاد، مانند اتحاد ضوء و انعکاس دارند، می‌شود قدر جامع میان وجود عینی و انعکاس ذهنی صفت، مورد نظر باشد. به هر تصویر، باید تسبیح در همه مراتب، اسم رب باشد. تسبیح لفظی اسم رب، برتر دانستن آن از اطلاق بر ماسوی الله است. ولی تنزیه تنها لفظ اسم رب، معنا و مفهومی ندارد مگر به اعتبار نمایاندن معنای خاص^۱ زیرا تنزیه و تشریح و هر نسبتی راجع به مفاهیم است نه الفاظ و لغات و علامات. از این جهت تسبیح و تنزیه پروردگار، راجع به هر انسان عاقلی است و مخصوص اهل زبان و لغت خاصی نیست و چنان‌که در تعلیم اسماء به آدم ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ لغات خاصی مورد نظر نبوده است.^۲

بنابراین، مفهوم اولی تسبیح همین است که صفات ربوبی را از امکان و نقص و آنچه می‌اندیشیم و مقایسه می‌نماییم، و از تغییر، تکثیر، عارضی، محدود و مخلوق بودن، برتر بیندیشیم، و نیز حقایق عینی این صفات یا به تعبیر دیگر، تجلیات آن‌ها را در عالم و موجودات، از نقص و نابسامانی و بیهودگی و شرّ، منزّه دانیم. از این

۱.

اسم خواندی رو مسمی رابجوی
گر ز نام و حرف خواهی بگذری

مه به بالادان نه اندر آب جوی
پاک کن خود را ز خود هان یک‌سری

(مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۳۴۵۷)

۲. ن. ک به ذیل آیه ۳۱ بقره: ج ۲ مجموعه آثار، ص ۱۹۲.



بالاتر تنزیه و تقدیس موصوف به این صفات و ذات مقدس احدیت است. چون آن ذات احدی را با هیچ‌گونه توصیف و تمثیل و تشبیه نمی‌توان تصویر یا وصف نمود و برتر از صفات عارضی و متقابل و مضاف است. کمال تسبیح و توحید، نفی هرگونه صفات از ذات می‌باشد.^۱ و چون منشأ هر نوع و مرتبه‌ای از تسبیح انسانی، نوعی از شعور و تحرک فکری به سوی ربوبیت و کمال مطلق است، حقیقت و مشخص انسان، حرکت به سوی نور و خیر یا ظلمت و شر می‌باشد، پس در حقیقت تسبیح حرکت و تحولی در ذات و ضمیر انسانی است که از اندیشه آغاز می‌گردد و قوای نفسانی را در پی خود می‌کشد و تحول در فکر و نفسیات فرد، منشأ انقلاب صورت اجتماعی می‌شود. در تعالیم و نظامات شریعت مقدس اسلام، این تحرک و تحول فکری و نفسانی، آنگاه اجتماعی، به صورت کامل نماز تشریح شده است که فصول تحولی رکوع و سجده آن همراه با تذکر و ذکر تسبیح می‌باشد. پس از آنکه ذهن قائم به تکبیر و تحمید از ماسوا تخلیه شد، هشیار به عظمت و تنزه رب می‌شود و به رکوع می‌گراید. در این حال، از نصف جهان و جهانیان چشم می‌پوشد و با توجه به ناتوانی خود و عظمت رب، سر فرود می‌آورد و به ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» مترنم می‌شود. آنگاه به سوی سجده می‌رود و برهه‌ای همه ماسوی الله را نادیده می‌گیرد و در برابر عظمت رب اعلی، ناچیز و فانی می‌شود، این اندیشه و خاکساری، عنوان ذکر «سبحان ربی الاعلی و بحمده» است.

گویا چون در فواصل رکعات نماز، ذکر تسبیح باید گفته شود، گویند^۲ آیه ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ. وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ

۱. «و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه...» از

خطبه اول «نهج البلاغه». (مؤلف)

۲. این گفته از ابن عباس نقل شده است (مؤلف).



عَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿ (روم (۳۰)، ۱۷ و ۱۸) اشاره به نمازهای روزانه است.
 و در حدیث است که چون آیه ﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾ (واقعه ۷۴/۵۶) نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمود: آن را در رکوع خود قرار دهید. و چون آیه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» نازل شد، فرمود: آن را در سجود خود قرار دهید. [صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۳]

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»: چنانکه ظاهر است، «الذی...» صفت «اسم ربک» است، بنابراین باید اسم «رب» عنوان ربوبیت و شعاع فعل «رب» باشد که در خلق و اطوار متکامل آن نمودار شده، و «رب اعلی» را می‌نمایاند و منظور از اسم، لفظ آن نیست.

اگر «الذی» صفت «ربک» باشد، اسم نام لفظی و وصفی و نشان‌دهنده «رب اعلی» است، همان «رب اعلی» که در این مظاهر و افعال ظاهر شده است. تکرار «الذی» در فصول این آیات، گویا برای بیان فواصل مشهود و اطوار ربوبیت «رب اعلی» می‌باشد. به هر تقدیر، به مقتضای صفت رب اعلی، که صفت نسبی و تفضیلی است و طرف دیگر نسبت «مفضلٌ علیه» ذکر نشده، موجودات جهان طبیعت، پیوسته از مرتبه و صورتی به مرتبه عالی‌تر درمی‌آیند: خلق و تسویه، تقدیر و هدایت... «خلق» ترکیب شکل یافته و صورتی است که در زمینه ماده مستعد پدید می‌آید. «تسویه» یکسان و هماهنگ نمودن اعضا و اجزا و قوای هر موجودی در حد خود و تنظیم حرکات و فواصل و نسبت‌هاست. «فَسَوَّى»، با فاء تفریع و وزن فعل (به تشدید) دلالت به ترتیب و تغییر دارد. چنانکه در تفسیر آیه «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ...» سورة انفطار گفته شد،^۱ «تسویه» متضمن تبدل و تحرک به سوی کمال و

۱. ج ۶ مجموعه آثار، ص ۳۰۲.



نظم برتر است و همین‌که مفعول این افعال ذکر نشده و مطلق آمده، معانی آن‌ها سراسر موجودات را فرا می‌گیرد. خلق و تسویه اولین فعل و بروز قدرت رب است، که از ذره و ماده ابتدایی تا عناصر و ترکیبات آن‌ها و صورت‌های نهایی پدیده‌های جهان تعمیم دارد، زیرا همان صفت رب و قدرت (نیروی) مطلق است که نخست شکل می‌گیرد، آنگاه به صورت عناصر اولیه با صفات، خواص، اندازه، حجم، وزن مخصوص، فواصل و حرکات محدود، مشخص و تسویه می‌گردد و پیوسته تشخیص و تسویه، در ترکیبات برتر پیش می‌رود. تقدیر و هدایت، فعل و صفت رب را در مرحله کامل‌تر ترکیبات و صورت‌ها می‌نمایاند. در این مرحله که از نخستین شعاع حیات شروع می‌شود و تا عالی‌ترین مراتب آن می‌رسد، بیش از قوای طبیعی، قوای حیاتی و غریزی ادراکی متناسب با اعضا و جوارح و محیط، مقدر می‌گردد. پس از تقدیر، هر پدیده زنده‌ای برای تأمین بقا و تکمیل خود و در طریق به کاربردن این قوا و اعضا، احتیاج به هدایت دارد.

مراتب هدایت همگام با مراتب کمال هر گونه‌ای تکمیل می‌شود که آن را در پنج مرحله مشخص می‌توان بیان نمود:

۱. هدایت طبیعی: این‌گونه هدایت، اعضا و اجزای درونی و بیرونی پیکره گیاه و حیوان را فراگرفته، هسته‌های منفرد و مجتمع حیات (سلول‌های تکی و گروهی) محکوم و مستغرق در این هدایت هستند و هر کدام با هدایت مقدر و مخصوص، خود را در محیط مساعد قرار می‌دهند و تغذیه، تولید، دفاع، جذب و دفع دارند. بدن گیاه و حیوان از میلیون‌ها هسته‌های حیاتی صورت یافته که همه از یک مبدأ برآمده آنگاه بر حسب وظایف مختلف، گروه‌ها تشکیل می‌دهند و هر گروه، اعضا و جهازات متنوع بدن را می‌سازند و به تناسب ساختمان هر عضوی، نور و هوا و غذا را تبدیل به مواد خاصی



می نماید تا ساختمان عمومی بدن را تکمیل کند و آن را به پا دارد و از نفوذ هر گونه دشمنی با اسلحه گوناگون خود جلوگیری کند و یا از داخل دیوارهای بدن بیرونش راند. با این گونه هدایت طبیعی، نسوج و پوست بدن گیاه و حیوان به تناسب محیط تغذیه، گرما، سرما، نور و هوا، تغییر می نماید. پشم، مو، پوست و برگ به اندازه لازم، نور و حرارت و رطوبت را جذب و دفع می نماید. در هوای بسیار سرد یا گرم، وضع بدن و پوست و چگونگی تنفس حیوانات اندازه گیری می شود. در سرما جریان خون در دهان و چشم و بینی حیوانات کم می شود، تا همه بدن سرد نشود. ریشه های گیاه، به سوی زمین های نرم و حاوی مواد غذایی راه یابی می شوند و شاخه ها و برگ ها به سوی نور و هوا و رطوبت راه باز می نمایند، بعضی برای برپاماندن خود، ریشه ها و تنه ها را محکم می سازند و بعضی با رشته های طناب هایی که می بافند به دیوارها و تنه های درختان استوار می گردند. برای دفاع از خود، بعضی خارهای تیز برمی آورند و بعضی مواد چسبنده یا سمی می سازند و بیرون می ریزند و بعضی با بوهای تند، دشمنان را می رمانند و برای تلقیح و تولید و پرورش نسل، صدها گونه وسیله برمی انگیزند و همچنین...

۲. هدایت غریزی: در این گونه هدایت که مخصوص حیوانات است، به حسب مراتب رشد غریزی، اندک اراده و شعوری مشهود است و در جهت هدایت، کم و بیش پذیرای تقلید و عادت و تربیت می باشند. به هر صورت این گونه هدایت در همه اطوار حیوانات و حوایج آنها نمودار است. از هدایت به تغذیه و تشخیص و تهیه غذا، شناخت دوست و دشمن و چگونگی به کار بردن سلاح دفاعی یا فرار و اختفای در تولید و پرورش موالید و فصل و مکان حمل و وضع و در ساختن خانه و همچنین....

آن مورچه یا موربانه یا زنبور یا مرغی که از گل و چوب نرم و مایع گیاهها و



افراز لعاب‌ها، خانه‌ها و لانه‌های منظم و فراخور مدت احتیاج خود می‌سازد، آن عنکبوت که از لعاب خود، تارهای نازک و محکم بیرون می‌کشد و آن‌ها را به هم می‌تابد و به دیوارهای سنگ و درخت می‌چسباند و در وسط آن کمینگاه می‌سازد، آن کرم ابریشم که با تارهایش آرامگاهی نرم و نفوذناپذیر برای دوران خوابش درست می‌کند، پرندگانی که با ابزار محدود خود لانه‌های محکمی برای خود بنا می‌کنند، طوق گوناگونی که همه جانوران برای شکار یابی به کار می‌برند، مانند لغزشگاه طاس لغزنده و کمند تارهای عنکبوت، اختفا و سرعت خیز و نفوذ چشم درندگان بزرگ، هدف‌گیری پرندگان شکاری و همچنین هدایت جانوران اجتماعی به تنظیم و تقسیم کارها. این‌ها نمونه‌هایی از هزارها اسرار پیچیده و بسیار لطیف و دقیق تقدیر و هدایت است که با همه وسایل علمی و کوشش‌ها، کشف شده که تقدیر هدایت را در همه جهات زندگی و ساختمان درونی و بیرونی جانوران ریز و درشت و آبی و خاکی و هوایی نمودار کرده است.^۱

۳. هدایت فطری: این‌گونه هدایت، صورت کامل‌تری از هدایت غریزی و اولین دریچه عقل و اختیار در طرق زندگی است که به روی ذهن انسان باز می‌شود و همچنین درک مسائل بدیهی و اولی از طریق هدایت فطری است.

۱. کتاب «اصول کافی» باب ۱۶، درباره معانی اسماء مشترکه و معنای لطیف، آخر حدیث اول: از فتح‌بن یزید جرجانی و او از حضرت رضا علیه السلام چنین آمده: «ای فتح این که لطیف گوئیم، برای آفریدن لطیف و علم خداوند به شیء لطیف است، آیا اثر صنع خداوند را در گیاه لطیف و غیر لطیف نمی‌نگری؟... و در حیوان کوچک و پشه درشت و ریز و آنچه از این‌ها ریزتر است که در چشم‌ها در نمی‌آید و آشکار نشود! چنان‌که نر و ماده و موالید جدید و قدیم آن از هم متمایز نمی‌شوند. پس چون در ریزی آن‌ها، لطف خداوند را می‌نگریم و همچنین در هدایت آن‌ها به جفت‌گیری و فرار از مرگ و گردآوری غذا. آنچه مشهود است و آنچه در اعماق دریاها و پوست درختان و خلال بیابان‌های خشک به سر می‌برند و زبان خود را به یکدیگر و اولاد خود می‌فهماند و به آن‌ها غذا می‌رسانند... سپس ترکیب رنگ‌های آن‌ها... از همه این‌ها به خوبی می‌فهمیم که آفریننده این آفریدگان، لطیف است...» (مؤلف).



مانند؛ مسائل هستی و نیستی، امکان و امتناع و قانون علیّت و مقایسات و تشخیص زشت و زیبا و خیر و شر. با انگیزه فطرت است که ذهن، صورت‌های جزئی و کلی را تجزیه و ترکیب می‌نماید و حدود هر پدیده‌ای را مشخص می‌سازد و مقدمات استدلال را برای دریافت مسائل نظری فراهم می‌کند.

۴. **هدایت عقلی مستقل و مختار:** طریق این‌گونه هدایت، ترتیب دریافت‌های فطری و محسوس و بدیهی برای رسیدن به مسائل نظری است. چون ترتیب دریافت‌های اولی و استنتاج از آن‌ها پیوسته در معرض عوامل نفسی و تقالید و آثار محیط واقع می‌شود و ذهن انسان از درک و تصدیق مسائل فطری و عمومی و تشخیص حق و باطل باز می‌ماند و یا منحرف می‌شود، احتیاج به هدایت برتری، پیش می‌آید تا طریق عقل را روشن نماید.

۵. **هدایت وحی و نبوت:** این هدایت، تکمیل هدایت‌های سابق و عالی‌ترین مراتب هدایت برای تقویم عقل و استقامت بر صراط مستقیم است. هر یک از این مراتب، انواع و درجاتی دارد که در ظروف تکامل پدیده‌های حیات و چگونگی قوا و جهازات آن‌ها، مقدر گردیده: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» تأمل.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» : سبزه‌زار و چراگاه را از خلال

زمین و قوا و عناصر طبیعت برآورد. پس از بیان خلق، تسویه، تقدیر و هدایت، این آیه نمونه مشهود و سریعی از مراحل گذشته و رساندن به غایت منظور را می‌نماید. نشان‌دادن این نمونه مشهود گویا از این جهت است که درک غایات و نتایج اطوار خلق، تسویه، تقدیر و هدایت، برتر و وسیع‌تر از دید محدود انسان است. دید محدود انسان را چنان به شکوفه‌ها و برگ‌های رنگارنگ زندگی جلب می‌نماید که از مسیر نهایی آن‌ها محجوب می‌ماند. از نظر آیات دیدگشای قرآن، سراسر جمال



خلق و تسویه و تقدیر، مانند سبزه‌زار خرم، پس از چندی تیره و پراکنده می‌شود و آنچه از آن‌ها می‌ماند، گیاه‌های خشک شده‌ای است که روزی خاک و حیوانات است، سپس بذر زنده و فشرده‌ای است که بقای نوع و سیر حیات را تأمین و تکثیر نماید یا به هدایت طبیعی، مجذوب مزاج برتری شود و از آن، نور درک و عقل پرتو افکند. این نمودار و مثلی از مجموع اطوار حیات است: ﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ...﴾ (کهف (۱۸)، ۴۵)؛ ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ...﴾ (یونس (۱۰)، ۲۴). برای آنان زندگی دنیا را با مثلی بنمایان: چون آبی که از آسمان فرو فرستیم پس با آن آمیخته شد گیاه زمین، سپس بامدادان خاشاکی شد که باها پراکنده‌اش گردانند...

همین‌که مراحل خلق، تسویه، تقدیر و هدایت انجام یافت و قوا و استعداد‌های عقلی افراد و نوع انسان، چنان‌که باید ظاهر شد و به فعلیت و فعالیت رسید، با همه شاخ و برگ و شکوفه‌های زندگی، تیره و خشک می‌گردد و فرو می‌ریزد تا از زندگی دیگر و برتر سر برآورد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى»: «سین» تقریب زمان و تأکید قرائت را می‌رساند. گویند معنای «سنقرتک» (به‌زودی و همانا تو را به خواندن وا می‌داریم تا روان گردی) یا (خواندن را به تو الهام می‌نماییم) است. این دو معنا از فعل «سنقرتک»، جز با توجیه برنمی‌آید. بیشتر مفسرین گویند: مقصود قرائت قرآن بر آن حضرت است، بنابراین باید فعل متعدی نُقِرْأَ (به ضم نون) به معنای نُقِرْأَ (به فتح) باشد و احتیاج به تقدیر حرف «علی» و مفعول که «القرآن» باشد، دارد: «سنقرأ علیک القرآن» مانند: «لتقرئه علی الناس»، «و اذا قرئ علیهم القرآن». با آنکه قرینه‌ای برای این‌گونه تقدیر در کلام



نیست و بنابراین معنا، باید این آیه پیش از دیگر آیات قرآن نازل شده باشد و نیز به دلالت مفهومی فعل «فلا تنسی» و استثنای «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» باید بعضی از آیات در معرض فراموشی و بعضی فراموش شده باشند و این مخالف اجماع مسلمین و آیاتی است که حفظ همه قرآن را تضمین نموده است.

معنای ظاهر و مستقیم «نقرئک» که فعل، بدون واسطه حرف به مفعول رسیده، تو را خوانا گردانیم، است.

شرح قاموس: «اقرأته» از باب افعال یعنی: خواننده کردم من او را. المنجد: «اقرء اقرء الرجل: جعله يقرء» و بیضاوی: «سنقرئک: بر زبان جبرئیل یا با الهام قرائت، تو را به زودی خوانا گردانیم».

این آیه مانند آیه «اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ» به صورت مطلق و بدون ذکر مورد قرائت آمده است. آیه «اقرأ» در آغاز نزول، گویا امر ارشادی به قرائت نخستین تجلی اسم رب بوده که در مطلق خلق و خصوص خلق و تعلیم انسان آشکار گردیده است، این آیه با فعل مضارع قریب و محقق، گویا مبین یا مکمل همان قرائت اسم «رب» است که در نقش مطلق خلق، تسویه، تقدیر و هدایت ظهور نموده. آن چنان که چگونگی اندیشه و حالات روحی نویسنده، در حروف و کلمات منقوش ظاهر می شود و هرچه چشم خواننده به حروف و کلمات و ترکیبات نوشته بازتر شود، خوانا تر می شود، تا آنکه روح نویسنده، فکر خواننده را فرا می گیرد و چیزی از اندیشه ها و عواطف نویسنده بر خواننده پوشیده نمی ماند و فراموش نمی شود؛ همچنین نام رب و اوصاف ربوبیت او، برای مسیح «رب اعلى»، در نقش خلق و خلق انسان و تعلیم او و فصول تسویه و تقدیر و هدایتش، تجلی می نماید: «وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» ؛ «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» ؛ «وَ عَلَّمَك مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» ؛ «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا».



تسبیح که در حقیقت روی گرداندن از متغیرات و حدود محدود و محسوسات و روی آوردن به نام رب و صفات محقق اوست، آیینۀ ذهن و فطرت را از کدورت‌ها پاک می‌نماید و حقایق صفات جلال و جمال را در آن متجلی می‌گرداند. هرچه صفات متجلی‌تر و افق‌های تیره طبیعت بازتر شود، حروف و کلمات و آیات ربوبی آشکارتر می‌گردد و ذهن مسبح، اصول حقایق و نظامات و مبادی و غایات را روشن‌تر می‌خواند؛ زیرا مسبح با تسبیح مستمر، از قشرهای طبیعت و سایه‌های مختلط محدود آن می‌گذرد و در پرتو تجلی صفات و اسماء، نمودهای مشهود و محسوس خلقت را چنان که هستند، می‌نگرد.

گرچه هر اندیشنده‌ای در حد اندیشه خود، اصول و حقایق مجرد و مطلق را درک می‌کند ولی این درک‌ها پیوسته مبهم و مشتبه است. اگر چنین درکی برای انسان نباشد نمی‌تواند درباره‌ی هیچ موضوعی قضاوت نماید، یا حکم و تصدیق به اینکه این صورت ذهنی وجود دارد یا نه؟ این موجود جمیل است، این انسان عادل یا قادر است و همچنین...

برای این است که حقیقت وجود و جمال و عدل و قدرت مطلق، تحقق دارد و درک می‌شود. هرچه این حقایق مطلق روشن‌تر درک شود، قدرت انطباق و استنتاج درباره‌ی پدیده‌های ذهنی و خارجی بیشتر می‌شود. درحقیقت و از نظر قرآن، همه حقایق مطلق و پدیده‌های محدود، انعکاس‌ها و سایه‌های اسم رب و صفات ربوبی می‌باشد که جامع صفات دیگر است و مجموع صفات متجلی از ذات، نخست حروف مواد و عناصر را پدید آورده و ترتیب داده، آنگاه آن‌ها را آراسته و تسویه و تقدیر نموده و به صورت کتاب وجود و خلقت درآورده است. مسبح بصیر از این کتاب، صفات را می‌خواند و از جلوۀ صفات، اراده و صفات ذات متعالی را



می‌نگرد. واماندگان از تسبیح و در ماندگان در اوهام و اندیشه‌های محدود خود، جز پدیده‌های پراکنده و خطوط آشفته و منقطع نمی‌بینند. علما و محققین، آنچه از اسرار طبیعت و پدیده‌های آن درمی‌یابند، همان حروف و کلمات جدا جداست که آهنگی دارد و معنایی را نمی‌رساند، مانند شاگردان مبتدی که فقط صداها و خطوط حروف را می‌شناسند.

آن‌ها که در مکتب فطرت و وحی تعلیم یافته‌اند، به حسب استعداد و مقام معنوی خود روابط کلمات و معانی و مقاصد نگارنده عالم را از این نگارش می‌فهمند. خطوط و اشعه نورانی صفات و بروز آن‌ها به صورت حروف و کلمات جهان، آن چنان روح و مشاعر گزیده عالم را فراگرفت که از صفحه خاطرش محو نمی‌شد: «سنقرئک فلا تنسی».

«فلا تنسی» تفریع بر «سنقرئک» یا جزای شرط مقدر است: همین به زودی خوانایت گردانیم یا چون خوانا شدی از یادت نرود. می‌شود «فلا تنسی» نهی، و انشاء، و الف برای فاصله باشد: پس از آن، از یاد میر!

مفسرین در توجیه این نفی یا نهی «فلا تنسی» گویند: در همان هنگام نزول وحی، آن حضرت آیات را به زبان می‌آورد تا مبادا پس از آن از یادش برود و گاه هنوز وحی تمام نشده آیات را می‌خواند، پس از نزول این آیه دیگر به زبان نیاورد و از یاد نبرد.

بنابراین توجیه و شأن نزول که در مجمع از ابن عباس نقل شده، این آیه کوتاه، هم‌سیاق آیه (۱۱۴ طه) است... ﴿...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾: «پیش از آنکه وحی قرآن به سوی تو، پایان یابد به آن شتاب منما و بگو: پروردگار من! مرا در جهت علم بیفز» و همچنین آیه ۱۶ قیامت ﴿لَا تُحْرَكْ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾: «حرکت مده به آن زبان را برای شتاب به آن...»



چنان‌که گفته شد چون ظاهر تعبیر و لغت این آیه «سُنْفَرْتُک...» خبر از خواناگرداندن است و چون مورد قرائت، مفعول دوم «سُنْفَرْتُک» ذکر نشده و مطلق آمده مانند «امر اَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّک» شاید که مورد قرائت، همان اسم رب مذکور باشد که در اطوار خلق نمودار گشته است.

و مورد تأیید مفسرین برای توجیه خود از این آیه، به تفسیر دو آیه «طه» و «قیامت» گوئیم: اولاً این تفسیر سند معتبری جز گفته بعضی از مفسرین و پیروی دیگران ندارد. ثانیاً بعضی از مفسرین معانی دیگری برای این دو آیه بیان کرده‌اند که با سیاق آیات و اوضاع وحی و احوال وحی گیرنده بیشتر تطبیق می‌نماید؛ مانند این معنی در آیه «طه»: «پیش از آنکه وحی قرآن - مجموع حقایق یا آیات آن - به سوی تو، پایان یابد، آن را از روی شتاب‌زدگی به دیگران بازگو ننما» یا «پیش از آنکه وحی قرآن و نزول آن حتمی گردد...» و ظاهر سیاق آیه «قیامت» نیز راجع به قیامت و یا آیات آن است. ثالثاً نویسندگان سیره نقل کرده‌اند که هنگام نزول آیات، چنان قوا و مشاعر آن حضرت را سیطره وحی می‌گرفت و ضبط می‌کرد که مجالی برای تصرفات ذهنی و فکریش نمی‌داد تا آیات را دوباره به خاطر آورد و یا به زبان قرائت نماید. رابعاً اگر همه توجیه و بیانی که مفسرین از آیه «طه» و «قیامت» نموده‌اند درست باشد، با ظاهر این آیه «سُنْفَرْتُک فَلَا تَنْسِی» درست در نمی‌آید؛ زیرا این‌گونه قاری شدن از آثار بینایی و شنوایی چشم و گوش باطن و برتر آمدن قوای ادراکی و شرح صدر است و نسبت به قدرت معنوی پیمبران و اهل کشف، شدت و ضعف و محو و ثبت دارد و از طلایع وحی می‌باشد؛ ولی وحی کامل که همان وحی قرآن است از تصرف گیرنده وحی خارج است و اصل، مقدار، ضبط و حفظ آن، راجع به مبدأ وحی می‌باشد.



«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» : مفسرین بر مبنای نظر خود، این استثناء را از مفعول مقدّر که قرآن یا آیات آن باشد گرفته‌اند. از این نظر، چون مفهوم این استثناء، «انساء» (از یاد بردن) بعضی از آیات است و چنین عقیده‌ای با اصول اسلام و سیره محقق، درست نمی‌آید، گفته‌اند که مفهوم این استثناء ناظر به نسخ بعضی از احکام آیات می‌باشد. این توجیه و تطبیق، تأویل نارسائی است، زیرا نه «انساء» به معنای نسخ است و نه نسخ بعضی از آیات احکام (از نظر قائلین به نسخ) موجب فراموشی «انساء» آن‌ها شد. بعضی استثناء را منقطع و برای تأکید «فلاتنسی» یا توجه و تذکر به مشیت خداوند دانسته‌اند. این بیان و توجیه نامستقیم نیز مخالف ظاهر استثناء و تعلیل مستقیم «انه يعلم...» است.

اگر به قرینه هماهنگی این آیات و دیگر آیاتی که از مظاهر وجود به کلمات تعبیر نموده، مفعول «سَنُفَرِّئُكَ» آیات و کلماتی باشد که از قلم صفات رب اعلی تجلی یافته و به صورت‌های خلق، تسویه، تقدیر و هدایت برای مسیح مورد امر «سبح اسم...» نمودار شده، این‌گونه توجیهاات و تأویلات در این آیه پیش نمی‌آید. اگر مشیت مورد استثناء «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» راجع به قرائت حدودی قرآن باشد، فعل مضارع «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» مناسب‌تر از فعل ماضی و مستند به اسم جامع «اللّه» است که اشعار به مشیت قضایی و ازلی ذات مقدس دارد. گویا تغییر فعل و اسناد، از مضارع متکلم مع الغیر «سَنُفَرِّئُكَ» به ماضی مستند به ظاهر «شاء اللّه» اشاره به این حقیقت است که مشیت حتمی و گذشته ذات مقدس چنین بوده که بعضی کلمات و حقایق وجود از دید مسیح پنهان و ناخوانده شود. روی نهان داشتن این‌گونه کلمات و اسماء مکنونه یا از اسرار مخصوص علم ربوبی است و یا کلمات نازل‌ه‌ای است که پس از قرائت مسیح و گذشتن از آن‌ها تحت الشعاع انوار کلمات قاهر و اصول آن‌ها واقع می‌شود و از نظر مسیح پنهان می‌گردد؛ زیرا هرچه مسیح (شناور در صفات و کلمات ربوبی)



پیش تر رود، به اصول و منابع صفات و آیات که صورت‌هایی از مشیت است نزدیک تر می‌شود و مراتب نازله و مفاهیم و مظاهر گذشته، بیشتر تحت الشعاع انوار قاهره می‌رود و از جهت دید مسیح پنهان می‌شود؛ مگر نه این است که تابش مستقیم نور، خود حجاب پرتو و انعکاس‌ها و نیم‌سایه و سایه‌ها می‌شود؛ مگر نه این است که باز شدن چشم انسان به آثار و صفات کسی یا چیزی، صورت ظاهر او یا آن را، از هدف دید برکنار می‌دارد و هرچه اوصاف و احوال و مقاصد نویسنده بیشتر تجلی نماید، چگونگی و اشکال حروف و کلمات نوشته، بیشتر محو می‌شود تا آنجا که یکسره شخصیت و صفات نویسنده، شاعر خواننده را پر می‌نماید؛ اما از علم محیط و قاهر خداوند که پدید آورنده مبادی و مظاهر وجود است، چیزی پنهان نمی‌شود: «أَنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى». «أَنَّهُ»، تأکید مشعر به حصر و تعلیل برای مشیت است. «جهر»: آنچه خود آشکار باشد. فعل مضارع «و ما یخفی»، دلالت بر حدوث خفاء دارد: چه همان خداست که می‌داند آشکار را و آنچه را که همی پنهان می‌شود.

می‌شود که این جمله تعلیل برای سنقرئک باشد: تو را خوانا می‌گردانیم... چه او خدایی است که...

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«وَ نُیْسِرُکَ لِلْیُسْرِی» : «نیسرک» مانند «سنقرئک» جمع متکلم و مشعر به خواست خداوند در جهت تسبیب و تشریک علل و اسباب است. می‌شود که جمع برای تعظیم مقام و اراده باشد. «یسری»، صفت تفضیلی «یسر» است: آسان‌تر. از این تعبیر نامتعارف چنین فهمیده شده: سختی یا سخت‌تر را برای تو آسان گردانیم. با آنکه برای این معنی این‌گونه تعبیر مناسب‌تر است: «و نیسر لک العسری» و این تعبیر یکسره غیر از تعبیر آیه است، زیرا در آیه مفعول اول، بدون واسطه و مفعول



دوم با واسطه آمده و مفهومی از معنای «عسری» در آن نیست. معنای صریح آیه این است که: ما وجود و شخص تو را آسان می‌گردانیم برای آسان‌تری! از این تعبیر آیه چنین فهمیده می‌شود که در حقیقت، سختی‌ها و دشواری‌ها وجود خارجی ندارد، در خارج وجود انسان آنچه هست آسانی و آسان‌تر از آسانی است و منشأ مشکلات و سختی‌ها و همچنین آسانی‌ها همان چگونگی وجود و نفسیات انسانی می‌باشد؛ این انسان است که اگر چشم عقلش باز و بازتر نشد و دچار گمراهی و هواهای نفسانی شد و استعدادها و قوایش خاموش و به هم پیچیده ماند و از قوانین حیات سرپیچی نمود، گرفتار رنج‌ها و سختی‌ها می‌شود و هرگونه انعکاس و برخورد اوضاع و حوادث با دیوارهای نفس گرفته و اندیشه محدودش به صورت صاعقه مرگ و آوای مصیبت نمودار می‌شود و پیوسته در هر قدم و اقدامش، سراب، آب و زشتی‌ها، زیبا می‌نماید و چون به جلو تاخت جز رنج و آلام و خستگی چیزی برایش نمی‌ماند و اگر با نور هدایت، آفاق دیدش به مبادی و نهایت زندگی باز شد و با چنین دیدی هرچه را به جای خود و با چشم حکمت بین و جمال‌آرا دید و به قوای درونی خود پی برد و عقده‌هایش گشوده شد و دیوارهای اندیشه‌های محدودش از میان رفت و خود را جزء عالم و عالم را کل خود دانست، چنین انسانی استعدادهایش شکفته می‌شود و ذهنش در پرتو هدایت، همه چیز را چنان‌که هست می‌نگرد و قوای درونیش هماهنگ و نیرومند به حرکت درمی‌آید و بال و پر عقلش باز می‌شود و آهنگ تسبیح سر می‌دهد و پیوسته عقربه هدایت را با هدف‌های عالی و عالی‌تر تطبیق می‌دهد.. چنین انسانی در مسیر بلند خود، دیگر تاریکی و مانع و مشکلی نمی‌بیند و با جاذبه حق و رشته‌های صفات ربوبی اوج می‌گیرد و از بالا و کنار امواج مخالف و ابرهای متراکم عبور می‌نماید و از مشاهده قدرت و نظم و حکمت و جمال مشهود - خلق و تسویه و تقدیر و هدایت - به سوی اصل و از



محدود، به سوی سرچشمه صفات و اسماء حسنی، به سوی دریای بیکران قدرت و حیات، آسان می‌گراید.

به ترتیب آیات: آسان‌شدن و آسان‌پیش‌رفتن، مترتب بر خواناشدن و هر دو مترتب بر تسبیح اسم «رب اعلی» می‌باشد. فهم این حقیقت از تسبیح؛ و قرائت و تیسیر نیز مترتب بر تسبیح است تا ذهن باز شود و از حدود اصطلاحات راکد و تقلید بیرون آید، تا معانی و اشارات قرآن آسان دریافت شود. آن‌سان که اعجاز این تعلیم در شخص رسول اکرم ﷺ نمایان گردید: مسیح و خوانا شد و آنچه خدا خواست در قلبش تابید و با وجودش ترکیب یافت و محو نشد و در طریق کمال روح و اعلام دعوت، همه دشواری‌ها آسان و بر همه مشکلات پیروز شد و دل‌ها و دست‌های مخالف به یاریش شتافت و نقشه‌ها و کیدهای دشمنان نقش بر آب شد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»